

اتاق شعر جوان

مشترک خواهد کوشید پنجره‌ای روشن به وضعیت موجود باز کند. در اتاق شعر جوان؛ به مؤلفه‌های بنیادی ساخت ساخت شعر همچون تخیل/ اندیشه/ موسیقی، فون، عاطفه و همچنین نقش مؤثر مؤلفه‌هایی همچون جهان فردی/ بومگرایی/ جامعه‌انگاری/ محیط زیست و... خواهیم پرداخت و امیدواریم در تصحیح الگوها و تعمیم درستی‌های شعر امروز جوان مؤثر باشیم. «امیرعلی سلیمانی»؛ شاعر جوان و دانش‌اندوخته دوره دکترای زبان‌شناسی که خود به‌عنوان یکی از ناشران شعر جوان امروز فعالیت دارد، با انتخاب مجموعه‌های منتشره و بررسی مؤلفه‌های شعری و تطابق ادبی، این اتفاق را رقم خواهد زد. در این شماره؛ «سلیمانی» با معرفی پنج مجموعه منتشره شعر سپید، اولین اتاق شعر جوان را به مخاطبان تقدیم می‌کند:



نادر سهرابی

خواستم بگویم سقف
نشد
بگویم در
نشد
بگویم باران از سمت مادرانی خواهد آمد
که با اجاق گرم گرفتند و
بچه‌هاشان را به خاک سپردند
نشد
کاش ساعت ۵ دقیقه قبل روی سکوت پدر
می‌ایستاد
نه
دیوار دیگر سینه‌ای برای گریه‌های پنجره نداشت
سقف آرام پایین می‌آمد و
خانه‌ها توی خودشان می‌رفتند
خواستم فرار کنم
دیدم باهایم نمی‌آید
خواستم بگویم کمک/ نشد.



علیرضا پیرانوند

یار مراد
برنو را پر کن
سینه مرا نشانه بگیر
شلیک کن
تا پرنده‌ها پرواز کنند
و این دارکوب در سرم...
به مادرم بگو
پسرت، برادر نداشته‌ات
در شتر کوه
وقتی که تنها ایستاده بود
وقتی هزاران پرند در او رعبیده بودند
تیغ آفتاب را
با شلیک گلوله‌ای
شلیک کن، یارمراد
خون باید پای این درخت بریزد
و توت‌ها
سرخ‌ی لبانش را ادامه دهند



سید مهید موسوی

در اصفهان باغ بزرگی هست به نام غدیر...
این باغ/ هرچقدر هم غدیر باشد
یادش نمی‌رود
تجمع زیبایی درخت
چقدر تلخ
از دهان کلاغ‌ها به گوش رسید
تاخ ت سرو
با هرزه غلفی
وقتی درخت پیر
در شعله‌های هیزمی
زبان وا کرده بود
من/ نشستن روی این نیمکت‌ها
نگاه کردن به فواره‌ها
حتی/ خرد کردن پاییز باغ
زیر پا را
حرام می‌بینم
وقتی/ حلال‌ترین شکوه
تلخ‌ترین مزه است
در دهان کلاغ‌ها!...



نازنین حاتجیزاد

عاقبت می‌میرم
همه چیز سرچایش می‌ماند
خانه‌ها
آسمان
زمین
کمی هم بگذرد
قسمتی از خاک می‌شوم
شاید برگی
از هزاران برگ یک درخت
که هزاران سال بعد
خواهد روید



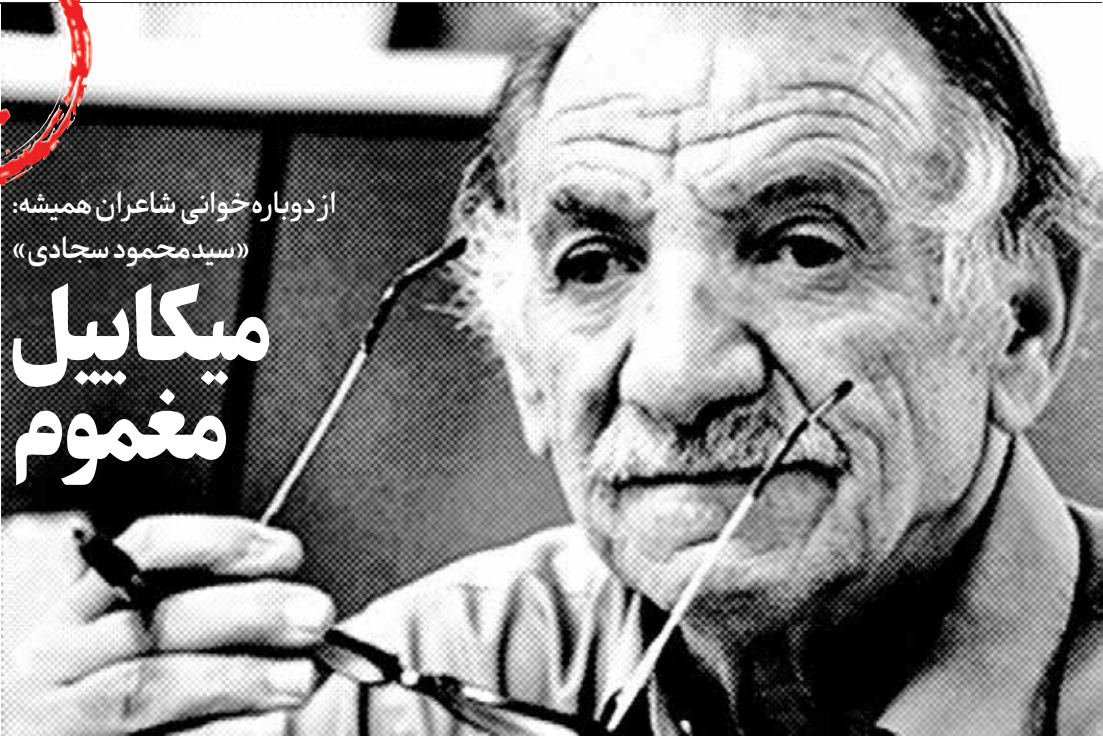
امیر منتظری

فکر همه جا را کرده بودم
که روزی اگر نباشی
دست به چه کارهایی خواهم زد!
همه چیز را تا ابتدا تعقیب کردم
بر عکس لباس پوشیدم
بر عکس به خیابان رفتم
بر عکس به خانه ات آمدم
اما لطفه‌ای که به پنجره رسیدم
جسد از خیابان
به پنجره باز نگشت



از دوباره خوانی شاعران همیشه: «سید محمود سجادی»

میکائیل مغموم



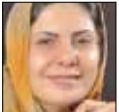
شعری و جسارت‌های ادبی و منظر آفرینی‌های آنها دارد و در غبار ماندن نام‌ها و نشانه‌های ادبی امروز قطعاً به نفع شعر امروز نخواهد بود. استاد سیدمحمود سجادی از پس سال‌ها تلاش و مجاهدت ادبی اکنون در شهر شعر؛ شیراز سکنی گزیده است و درک حضور ایشان برای شاعران جوان قطعاً مغتنم خواهد بود که او همه سال‌های پس از بازنشستگی خود را خرج آموزش شاعران جوان و نقد ادبیات امروز کرده است. سه‌شنبه‌های شعر با تقدیم شعری از استاد، برای ایشان آرزوی سلامتی و طول عمر می‌نماید:

غروب را دیدم
که مثل شیشه اسب موقری
آرام
میان دستم ریخت
و توی باغچه
گل‌های یوک شیپوری
غروب را دیدند.
که خانه را
به گرفتاری هوا می‌داد
و خانه را و هوا را
ز لطف و همدلی و مهر
هدیه می‌آورد.
درست توی دلم
توی حفره‌های دلم
از آشنایی خانه ملال می‌رویدید
و خوب می‌دیدم
که مثل بلبل‌ی آرام و مهربان می‌خواند
ملال خانگی من
صدای خوبی داشت
ملال خانگی من
در آستینم بود.
و آستین کتان من
رهاترین سفر التجای چشمم را
به سینه می‌پوشاند.
بین غروب مرا



واکاو‌ی شعری از علی‌رضا مطلبی / مجموعه پیران بی‌رگ/ نشر سیب سرخ

شعر، شعبده‌بازی است



سریا داوودی محوله
منتقد ادبی

تا بپاید
آی بی‌کلاه را
برداشته از آماده
و تا برگردم
بپرسم آماده،
با یک الف تنها
که کلاش را بردارد
قدم می‌زدیم روی انتظار
من آماده‌ام
این طرف
یک آ‌ی با کلاه
که چسبیده به ماده
منم که دزدم و
کلاهم خالی‌ست هنوز
و آم
یک ضمیر توهم‌زا
که دنبال گوش
به هر ماده‌ای که نیستی
منفصل می‌چسبد.
به این شعر از «علی‌رضا مطلبی» باید از زاوایی مختلف ساختاری و معنایی نظر کرد. شعر با حرف شرطی «تا» آغاز شده است، که در همراهی با فعل‌های «تا بپاید» و «تا برگردم» دلالت بر فاصله‌های زمانی دارد. زبان شفاف و ساختاری آن بر دوش زبان روایی است. در این روایت خطی، هر سطر، ابژه‌های مکانی و زمانی منحصر به‌خود را دارد اما ضمیر به کار رفته «ام» دارای معنای مستقلی است.
شاعر نگاه متفاوتی به ساختار معنایی کلمات دارد. با واژه «آماده» چندین ساختار معنایی (آمده، ماده) آفریده است که دلالت‌های معنایی خاص خود را دارند. در این سطرهای کوتاه چند تصویر ساخته شده است: (آی بی‌کلاه را/ برداشته از آماده) و (یک آی با کلاه/ که چسبیده به ماده) اگر از «آماده» آی بی‌کلاه



(قدم می‌زدیم روی انتظار) انتظار بین دو واژه «آماده، ماده» نوعی روزمرگی است. سطر کوتاه «من آماده‌ام» بین دوبند آغازین و پایانی، به فاصله آمده است و نشان از انتظار بیشتری دارد. این شعر لحظاتی از پازل زندگی است. بیان مستقیم احساسات و عواطف شاعری است که لحظاتی خاص را در مکانی خاص و زمانی خاص زیسته است. وابستگی به زمان (آی بی‌کلاه) و وابستگی به مکان (آی با کلاه) است. البته سفیدخوانی دلالت بر ساختارهای معنایی است: «با یک الف تنها/ که کلاش را برداند.» حروف در واژه‌های «آماده، آمده، ماده» بیشترین تکرار را در کلمات شعر دارد: ۲۴ بار الف، ۲۱ بار م، ۱۷ بار د، ۲۳ بار ه) در کلمات تکرار شده است. از زاویه دیگر شعر مثل یک فیلم (کارتون) کاملاً نمایشی است. گویا شاعر شعبده‌بازی است که کلمات را از زیر کلاه درمی‌آورد. در این حالت کلاه چهار دفعه تکرار شده است و کلمه «آماده» هر دفعه با تغییری به شکلی ساختاری تغییر پیدا می‌کند و ماهیت معنایی‌اش متغیر می‌شود. در جایگزینی حروف «ا» و «آ» چند ساختاری معنایی شکل می‌گیرد. ساختار زبان بر اساس مونولوگ گویی بنا نهاده شده است.

از لحاظ فرم روایی، سطرها از عینیتی توصیفی برخوردارند. روایت خطی در مداری معنایی و مفهومی می‌چرخد. این شعر تک ساحتی بر مدار مفاهیم کلامی در نوسان است. در این مضمون گریابی، توصیف‌ها ملموس و واقعی هستند. در این ساختار متعارف ایجاز، احساس، اندیشه، تصویر و تمثیل بر انسجام فضای شعر افزوده است. اگرچه این شعر می‌توانست ادامه داشته باشد و بازی‌های کلامی با کم و زیاد کردن برخی حروف رقم زده شود، اما ساختار کلی آن در متغیرهای «آی با کلاه و آی بی‌کلاه» بوده است.



زهره نظری‌پور

سه بار از طبقات افتاده بودم
که بمیرم از تو
یادم برود خوابت را در خوابم
و هر بار حجم بیشتری از حفره‌های تنم
خالی می‌شد
پر می‌شد
که بمیرم از تو
از اتاقی که دیگر نمی‌خواید
و زمانی که در خواب‌ها جا مانده
پرت شدیم در خواب زمین

غم‌های هم را خورده بودیم
ولباس دنیا اندازه تنمان نبود
شبیبه بودی
به دردی در سینه‌ام
و به طبقه اول نشانم می‌دادی
گفتی هیچ سوآلی از اینجا به آنجا نبر
و در همین خواب کرختی تنم را بگذار
در طبقه دوم
خالی می‌شدم
از رنگ چشم‌اندم در شب‌ها

که زمان را می‌شکست
در استخوان‌هام
نشسته بودم رویه‌روی آیینه
در طبقه سوم
میان موهابم شانه می‌کشید مرگ
و بر قامت‌م که پیرتر از شب بود
روایتش را خالی می‌کرد
فردا در ابتدای آخرم هنوز
و به رنجی که از زخم‌ها بالا کشیده
به خواب خواب‌ها می‌روم

دلت با من نبود از اول این را دیر فهمیدم
خواست پرت رفتن بود اما دیر فهمیدم
تو که رفتی، صدای پای تو پیچید در گوشم
شکستم در خودم، افتادم از پا دیر فهمیدم
پس از تو گوشه‌ای کز کرد فارغ از هیاهوها
جهان کوچکم محو تماشا... دیر فهمیدم
گرفت از چشم‌هایم خواب خوش را بعد تو کابوس
کجا رفت آن همه رؤیای زیبا؟ دیر فهمیدم
برای کشف چشمانت اگر چه سخت کوشیدم
تو را ای زار پنهان، ای معما دیر فهمیدم
شبیبه رود سرگردانی از آغوش تو دورم
نخواهم برد راهی سوی دریا دیر فهمیدم
همیشه چوب عاشق بودنم را خورده‌ام، افسوس
چه بد تا می‌کند با عشق، دنیا دیر فهمیدم
در این بازی جهانم هر دو مشتش پوچ خواهد بود
دریغای دریغای دیر فهمیدم